



شواهد شعری در تاریخ مسعودی*

بازورث (دانشگاه منچستر، انگلستان) / ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

از دیرباز پذیرفته شده است که تاریخ مسعودی در جریان رشد و تکامل صور و سبکهای ادبی زبان فارسی جایگاه مهمی دارد. بیهقی و استادش در دیوان رسالت، ابونصر مشکان، در زمانی به نوشتن دست زدند که نفوذ زبانی و ادبی عربی در محیط فرهنگی ایران روزافزون بود. طی نیمه اول قرن چهارم هجری، آل بویه سرزمینهایی از قلمرو تمدن کهن عرب، همچون عراق و جزیره، را به زیر سلطه خود درآورده بودند؛ به هنگامی که بغداد، به حیث مرکز حیات فکری، در اوج بود و هنجارهای اجتماعی آن در بخش بزرگی از جهان اسلام آن سوی بین‌النهرین نشر و رواج یافته بود. از این رو، دیلمیان نافرهیخته ناگزیر می‌بایست از مرّبان عرب یا فارسی‌زبان خویش پیروی و از آموزش زبان عربی، هم در دربار خود در ایران غربی هم در بغداد، مشتاقانه حمایت کنند. لذا برای متنبّی، یکی از بزرگ‌ترین شاعران عربی‌گو، آسان بود که از دربارهای حمدانیان و اخشیدیان به بغداد و دربار عضدالدوله در فارس برود. حمایت و تشویق حکمرانانی چون عزالدوله بختیار و عضدالدوله و وزیرانی چون ابن عبید و ابن سعدان و صاحب بن

* ترجمه سخنرانی بازورث (C. E. Bosworth) است با عنوان

"The Poetical Citations in Baihaqi's Ta'rikh-i Mas'udi"

در بیستمین کنگره شرق‌شناسی (۳-۸ اکتبر ۱۹۷۷) در ارلانگن (آلمان)، که در صفحات ۴۱-۵۶ مجموعه‌ای زیر نظر ولفگانگ وگت (Wolfgang Voigt)، به همت Franz Steiner Verlag GmbH (ویسبادن، ۱۹۸۰)، منتشر شده است.

عَبَاد نشر و نفوذ فرهنگ عرب به سرزمینهای شرقی را تقویت می‌کرد.^۱
خطه خراسان و ماوراءالنهر، بی‌گمان، مدت‌ها مرکز حیات علمی و مذهبی اسلامی بود و عده کثیری از زادگان آن دیار را به جرگه متکلمان، محدثان و فقیهان بزرگ درآورده بود. هم در آن هنگام، در سالهای اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری، جریانهای ادبی و فرهنگی برخاسته از بغداد و عراق به مرزهای شرقی ایران زمین رسید و، به‌خصوص، قلمرو سلطنت پرقدرت و پهناور غزنویان را در زمان محمود و جانشینانش فراگرفت. تعصب سلاطین غزنوی در مذهب سنی و روابط نزدیک سیاسی آنان با خلفای عباسی در بغداد^۲، بی‌گمان، این جریان را تقویت می‌کرد. یکی از نشانه‌های ویژه آن برگرداندن زبان دیوان به عربی در زمان احمد بن حسن میمندی بود، که به سال ۴۰۵ به وزارت رسید و متعاقباً به شمس‌الکفاة ملقب شد. عتبی سلف او، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، را در ترسل و صناعت دبیری قلیل البضاعه (قلیل البضاعه فی الصناعه یعنی بها فی سالف الايام و لم یرضی بناؤه بخدمه القلم) وصف می‌کند، چنان‌که زبان دیوان رسالت را به فارسی، زبان محاوره، برگرداند. این مورخ شکوه دارد که در نتیجه «بازار فصاحت به زیان آمد و دادوستد در حسن معانی و ظرافت سبک دچار کساد شد چنان‌که با کفایت و بی‌کفایت و عالی و دانی دوشادوش هم‌سفر گشتند».
میمندی زبان ترسل دیوانی را به حال سابق به عربی برگرداند و کاربرد زبان فارسی را منحصر به زمانی ساخت که مردم جاهل و بی‌سواد مخاطب بودند.^۳

۱) درباره حیات فرهنگی عصر آل بویه ←

A. MEZ, *The Renaissance of Islam* (رنسانس اسلام), tr. Khuda Bakhsh (Patna 1937), 104-6, 238 ff.; H. BUSSE, *Chalif und Großkönig, die Buyiden in Iraq 994-1050* (م ۹۹۴-۱۰۵۰م) (پرونده نوم انسان و صفات فرهنگستان)، خلیفه و شاه، آل‌بویه در عراق، (Edinburgh 1963), 52-4.

۲) برای شرح این روابط ←

Bosworth, *The Ghaznavids, Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994-1050*

52-4, (غزنویان و قلمرو پادشاهی آنان در افغانستان و مشرق ایران ۹۹۴-۱۰۵۰م)

۳) التاریخ الیمینی تألیف عتبی با شرح شیخ منینی به نام الفتح الوهنبی (قاهره ۱۸۶۹/۱۲۸۶)، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ سیف‌الدین عقیلی، آثار الوزراء، ص ۱۵۳؛ نصیرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۴۱-۴۲؛ قس BARTHOLD, *Turkestan Down to the Mongol Invasion* (ترکستان تا هجوم مغول) 291.

البته می‌توان انتظار داشت که عربی‌نویس صاحب سبکی همچون عتبی از اینکه لسان الملائکه [زبان عربی] در دیوان غزنویان تنزل رتبه پیدا کند خشمگین گردد؛ اما بعید است که اسفراینی، آن‌چنان که ریشتر برنورگ ←

نقش خود سلطان محمود در تشویق فراگیری زبان عربی ظاهراً بیشتر به عنوان حامی و ولی‌نعمت علما بود تا دانشمند یا هنرمندی خلاق؛ اشعار فارسی که عوفی به او نسبت داده و کتابی در فقه به نام تفرید الفروق که حاجی خلیفه از او دانسته به احتمال قوی از او نیستند.^۴ در حقیقت، معروف است که وی زبان عربی را خوش نمی‌داشت و از آن چیزی نمی‌دانست یا اندک می‌دانست. برادر کوچک‌تر او، اسماعیل بن سبکتگین، که در سال ۳۸۸، پس از جدال مختصری بر سر جانشینی در امارت غزنه، از میدان به در شد، ظاهراً بر هر دو زبان عربی و فارسی مسلط‌تر بود.^۵ اما پسران محمود مسلماً در صناعات و علوم سنتی اسلامی آموزش کامل دیده بودند. بیهقی، از قول عبدالغفار، در شرح لشکرکشی محمود به بلاد غور در سال ۴۰۱، نقل می‌کند که مسعود و محمد، فرزندان محمود، هنگامی که در زمین داور [ناحیه‌ای بین سجستان و غور، دره وسیعی که رود هیرمند از جبال هندوکش تا بُست در آن جاری است.] بر جای ماندند، معلّم خویش را همراه داشتند که اشعار متنبی و معلقه امرؤ القیس را به عبدالغفار نوجوان می‌آموخت، در حالی که آن دو سلطان‌زاده نیز خوش داشتند احادیث و اخبار از جدّه بسیار دانشمند عبدالغفار بشنوند.^۶ محمد، طی مدت نخستین سلطنت کوتاه خود در سال ۴۲۱، خوش داشت که از استاد عبدالرحمن قوال قول و غزل بشنود؛ ابیاتی عربی با مضمون بی‌وفائی معشوق به عاشق، که محمد شیفته آن بود و همواره خواندن آن را خواستار می‌شد، متعاقباً نشانه بدیمنی شد برای بی‌وفائی سپهسالار علی قریب و دیگر حامیان پیشین محمد نسبت به وی.^۷ ابوبکر علی بن حسین قهستانی، شاعر رُخج یا زمینداور، در سالهای آخر سلطنت محمود، همدم و مورد حمایت محمد بود که از جانب پدر حکومت جوزجان داشت و محمد طی نخستین سلطنت خویش نیز حامی او بود. باخرزی قصیده‌ای عربی از او در

→

(L. Richter Bernburg) در مقاله خود با عنوان "Linguistic, Shu'ūbiya and Early Neo-Persian Prose" (نویسندگان شعوبی و نثر قدیم فارسی)، JAOS, XCIV (1975), 57-8، متذکر شده، بدون دارا بودن مهارتی بالاتر از درجه متوسط در زبان عربی بتواند مقام و رتبه‌های عالی در دیوان رسالت احراز کند.
۴) ← Bosworth, *Ibid*, 129 ffب [محمد] ناظم، در اثر خود با عنوان [The Life and Times of] Sultan Mahmud (حیات و روزگار سلطان محمود)، بیهوده درباره انتساب این آثار به محمود خوش‌باور است.

5) Nāzīm, op. cit., 40, n.4.

6) Baihaqi, 111-12, tr. Arends, 181-2.

7) *Ibid*, 76-7, tr. 142-3.

مدح محمد نقل می‌کند که در آن، از جمله لاغرمیانی وی را می‌ستاید، در حالی که پرواری برادرش مسعود را نکوهش می‌کند.^۸ مسعود بی‌گمان با زبان عربی چندانی آشنایی داشت که بدان بنویسد و چون بدان سخن گویند دریابد، چنان که بیهقی نقل می‌کند که، به هنگام ورود سفیر خلیفه در سال ۴۲۱ با منشور و نامه به نزد او، وی تهنیت خلیفه عباسی به زبان عربی را فی‌المجلس جواب گفت.^۹

سهم واقعی سلاطین غزنوی و وزیرانشان هرچه باشد، در نثر فارسی دوره متقدم غزنوی - آن چنان که از مقامات ابونصر مشکان و مجلّات شاگردش، بیهقی، معلوم می‌گردد - تأثیر آشکار زبان عربی را می‌توان تشخیص داد. ملک‌الشعراى بهار، در جلد دوم کتابش درباره‌ی تطور نثر فارسی، ویژگیهای عمده این تأثیر را شرح داده و ذیل چند عنوان آنها را برشمرده است. از جمله این ویژگیهاست: افزایش پیچیدگی نحوی و ساخت جمله در مقایسه با نثر دوره سامانی، اطناب، کاربرد عناصر صرفی عربی چون جمع مکسر، مصادر و ساختارهای عربی مفعول مطلق؛ موازنه و حتی گاه‌گاهی سجع.^{۱۰} ویژگیهایی که به‌خصوص در این مقام مورد توجه ماست آنهایی است که بهار ذیل عنوان توصیف، استشهاد و تمثیل بخش‌بندی می‌کند، یعنی کاربرد پاره‌هایی استطرادی یا توصیفی برای بسط روایت و درج ابیات یا قصص برای ذکر امثال اخلاقی و آراستن گزارش خشک و خالی. در سبک قدیم‌تر نثر فارسی، کاربرد این فنون نادر بود، سوای نقل آیات قرآنی و اشعار در آنجا که با حوادث تاریخی ربط مستقیم داشتند. از این رو، آثاری از قبیل ترجمه تفسیر طبری به قلم جمعی از دانشمندان، ترجمه تاریخ طبری به دست بلعمی، کتاب الانبیای ابومنصور موفّق، حدود العالم، زین الاخبار گردیزی و تاریخ سیستان تقریباً از شواهد شعری و قصص، به قصد آرایش سبکی یا آوردن مثال اخلاقی، عاری‌اند، مگر

۸) بیهقی، ذمیه القصر و عصره العصر، تصحیح محمد راغب الطباخ (حلب ۱۳۴۹/۱۹۳۰: چاپ مغلوط)، ص ۱۳۵-۱۳۶؛ تصحیح عبدالفتاح محمد الجلو (قاهره ۱۳۸۱/۱۹۶۸: چاپ بهتر)، ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۵. اندکی پس از جلوس مسعود بر مسند سلطنت، قهستانی به بغداد و دربار عباسیان رفت و مآلاً به خدمت سلجوقیان در خراسان درآمد و باخرزی در آنجا وی را در سال ۴۳۵، زمانی که شغل اشراف خراسان داشت، ملاقات کرد.

9) Bosworth, *op. cit.*, 130.

۱۰) بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی (تهران ۱۳۳۷)، ج ۲، ص ۶۲، پانوش. همچنین ← شرح مختصر ژ. لازار در اثرش به نام

(Paris). (زبان قدیم‌ترین متون نثر فارسی) *La langue des plus anciens monuments de la prose persane* (Paris 1963), 76-8.

در آنجا (مثلاً در تاریخ سیستان) که این مندرجات با روایت تاریخی پیوند نزدیک داشته‌اند. در صورتی که در تاریخ مسعودی استفاده از این دست‌مایه‌ها بارز است، هرچند به طرز محدود اما نمودار آغاز جریانی که به سرعت گسترش یافت؛ بهار در اظهار نظر خود باید محق باشد که این جریان را مقتبس از سبک عربی قرن چهارم متداول در عراق و دربار آل‌بویه در ایران غربی می‌داند.^{۱۱}

روبرتو روبیناچی، پیش از این، دربارهٔ استشهاد شعری در تاریخ یمینی، نخستین منبع تاریخی دوران سلطنت محمود غزنوی، اثر ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی (وفات: ۴۲۶)، معاصر سالمندتر بیهقی، تحقیق ارزشمندی کرده است.^{۱۲} عتبی، در تاریخ خود دربارهٔ به قدرت رسیدن خاندان سبکتگین در خراسان و افغانستان، به‌ویژه کارهای محمود، با کاربرد عبارات مسجع و فنون بلاغی بسیار، در تاریخ‌نگاری سبک نو درخشانی آغاز کرد که، هرچند مطبوع طبع معاصران او بود، نقل اخبار به محققان امروزی را دشوار می‌سازد. عتبی، به خلاف بیهقی، اثر خود را به زبان عربی نوشت. چند دهه پیش از او، این سبک پرطمطراق عربی در منشآت دبیران بزرگ دربار آل‌بویه چون ابن‌العمید، صاحب بن عبّاد، عبدالعزیز بن یوسف، ابواسحق ابراهیم الصابی، و شریف الرّاضی سابقه داشت. عتبی به صراحت می‌گوید که، در سبک نگارش تاریخ یمینی، از تاجی (دقیق‌تر بگوییم: کتاب التاجی فی اخبار الدولة الیدیلمیه)، اثر ابواسحق ابراهیم الصابی مداح عضدالدوله، سرمشق گرفته^{۱۳}، هرچند اکنون که ما دست‌کم پاره‌ای از کتاب التاجی را در دست داریم (پیش‌تر می‌پنداشتند که آن به تمامی مفقود است)، به نظر نمی‌آید که اصل این کتاب به سبک متکلفانه نوشته شده باشد.^{۱۴}

روبیناچی یادآور می‌شود که استشهادهای عتبی دو قسم است. قسم اول آنها که در

(۱۱) بهار، همان، ج ۲، ص ۶۹-۷۰.

(۱۲) "Le citazioni poetiche nell' *al-Ta'riḥ al-Yamīnī* di Abū Naṣr al-ṭbī"

(A. Francesco Gabrieli, *studi orientalistici offerti nel sessantesimo compleanno...* (Rome 1964), 263-78. «شواهد شعری در تاریخ یمینی ابونصر عتبی»)

(۱۳) عتبی - یمینی، ج ۱، ص ۴۷-۴۸.

(۱۴) مثلاً بنا بر قول مادلونگ (W. Madelung) در

(«ابواسحاق صابی دربارهٔ علویان طبرستان و گیلان») "Abū Ishāq al-Ṣābī on Alids of Ṭabaristān and Gīlān" , *JNES*, XXVI (1967), 23,

با همهٔ احترام به مراجع متقدم‌تر تا روبیناچی (M.S. KHAN, (Rubinacci).

وهله أوّل جنبه ادبی-هنری دارند و نویسنده درصدد است که حوادث تاریخی را با نقل اشعار مناسب مصوّر سازد؛ این اشعار معمولاً بدون ذکر نام گوینده، با عبارتی چون کماقیل...، یا لَقَدْ أَحْسَنَ مَنْ قَالَ... نقل شده است.^{۱۵} مثلاً فرار اسماعیل المنتصر، آخرین امیر سامانی، از اسارت در اوزکند در لباس زنانه عتبی را بر آن داشت که دو بیت از کُمَیت، شاعر شیعی متقدّم، نقل کند که در آن شاعر به فرار خود در لباس زنانه از عراق برای خلاصی از خشم هشام، خلیفه اموی، اشاره می‌کند.^{۱۶} اشعار دیگر از این قسم چند بیتی هستند که مثلاً سایر شده‌اند.^{۱۷} قسم دوم اشعاری هستند که روبیناچی برای آنها ارزش «سند تاریخی» قایل است. گویندگان این اشعار عمدتاً شاعران معاصر عتبی یعنی گویندگان دوران اواخر امارت سامانیان و اوایل سلطنت غزنویان‌اند و به مناسبت حوادث تاریخی یا مناسبت‌های خاص سروده شده‌اند؛ بسیاری از شاعرانی که روبیناچی برشمرده طبعاً ذکرشان در قسم چهارم یتیمه الدهر ثعالبی، منتخبات اشعار شاعران هم‌عصر یا نزدیک به مؤلف، آمده است، یعنی در فصل متعلق به شاعران خراسان و ماوراءالنهر.

چنان‌که خواهیم دید، شمار شاعرانی که عتبی از آنان شاهد آورده نسبت به بیهقی بیشتر است. در اثر عتبی، به خلاف تاریخ مسعودی، از شاعران پیش از اسلام یعنی مُخَضَّرَمین و شاعران عصر اموی فراوان نقل شده است. درباره استشهاد از شاعران عصر عباسی، نکته درخور ذکر این است، که شمار ابیات منقول از ابوتّمّام نسبت به معدود ابیاتی که از متنبّی نقل شده بسی بیشتر است؛ روبیناچی نتیجه می‌گیرد که، در زمان عتبی، متنبّی، برخلاف آنچه ظاهراً در زمان بیهقی سراغ داریم، هنوز در شهرت و محبوبیت بر ابوتّمّام پیشی نگرفته بود (← پایین)^{۱۸}. ابیاتی که از معاصران عتبی نقل شده متعدد و جالب است. از جمله آنها ابیاتی است از شاعرانی چون ابوالقاسم المصطفی، ابوعامر الذّجدی، ابوسعید المخزومی، ابونصر الزّواهی، ابوالفرج بن میسر، ابوالحسن المؤمّلی الکاتب و ابوالحسین العلوی الرّضی الهمدانی^{۱۹} که در جای دیگر ذکر آنان رفته است. ابیاتی نیز ظاهراً از خود عتبی نقل شده، اما با عبارتی چون قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعَصْرِ،

۱۵) هویت بیشتر شاعران را منینی در شرح مبسوط خود تبیین کرده و بقیه آنان را (سواى تنى چند که تعیین هویتشان میسر نیست) خود روبیناچی شناسانده است.

۱۶) عتبی-منینی، ج ۱، ص ۳۲۰، قس 269، (ترکستان) Barthold, *Turkestan*.

17) Rubinacci, *op. cit.*, 266-8.

18) *Ibid*, 271.

19) *Ibid*, 271-5.

از جمله قصیده‌ای تمام در ۴۷ بیت^{۲۰}.

اکنون می‌پردازیم به تحلیل استشادهای شعری بیهقی. با شمارش فقرات اشعار، خواه پاره‌ای خواه تک‌بیتی از آنها، در تاریخ مسعودی دیده می‌شود که شمار شواهد شعری عربی از فارسی به مراتب بیشتر است: یعنی ۵۲ فقره عربی در مقابل ۲۹ فقره فارسی. اما در شمار ابیات تفوق با فارسی است یعنی ۳۲۱ بیت فارسی در مقابل ۱۴۷ بیت عربی. این به سادگی می‌رساند که بیهقی بدان گرایش دارد که، در مواقع مناسب، ضمن روایت تاریخ، از اشعار فراوانی که هر ادیب و کاتبی چون او برای چنین فرصتهایی از برداشت، یک دو بیت شعر عربی نقل کند. بسیاری از این ابیات تقریباً مثل سایر شده‌اند و، در برخی موارد، نام‌گوینده با گذشت ایام فراموش شده است. مثلاً بیتی نقل شده است درباره عصای موسی (چاپ غنی و فیاض، ص ۲۶؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۶) به مناسبت برخوردار پیروزمندان ابوسهل زوزنی - که در دوران محمود مدتی مغضوب و زندانی بود و در ایام سلطنت مسعود، در رجب ۴۲۱، به وزارت و متعاقباً به ریاست دیوان عرض رسید - از مهر و نوازش مسعود. نیز بیت دیگر درباره اهمیت زبان نگه داشتن (چاپ غنی و فیاض، ص ۶۴؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۶۵) که به مناسبت سقوط حسنگ (← پایین) نقل شده بعضاً به این دلیل که وی در گذشته از مسعود بی‌ادبانه سخن گفته بود؛ این هر دو بیت در خاص‌الخاص ثعالبی، به عنوان مثل سائری که گوینده آن نامعلوم است، آمده است^{۲۱}. همچنین، در خطبه تاریخ مسعودی، یعنی آن بخش از مجلدات که به سلطنت مسعود اختصاص یافته، دو بیت از «مردی فرزانه» نقل شده است با این مضمون که آدمی کوه را در چشم خود نمی‌بیند و گاه را در چشم دیگران می‌بیند و غوغا به راه می‌اندازد (چاپ

20) *Ibid*, 275-8.

چه بسا شاعر سره (فیاض-غنی، ص ۴۰۸؛ ترجمه ARENDS، ص ۵۰۵)، که بیهقی بارها شعر او را نقل کرده، خود بیهقی باشد.

۲۱) از این پس، نشانی شواهد شعری در تاریخ مسعودی هم از چاپ غنی داده خواهد شد و هم از چاپ نفیسی (تهران ۱۳۱۹-۱۳۳۲). لیکن نشانی ارجاعات تاریخی عادی همچنان فقط از چاپ غنی داده خواهد شد. درباره تفاوت‌های چاپ‌های گوناگون تاریخ بیهقی ← Lazard, *Ibid*, 76-7.

۲۲) هرچند غنی و فیاض خاطر نشان می‌سازند که بیت دوم، در عیون‌الاکابر ابن‌قتیبه (قاهره ۳۰/۱۳۴۳-۱۹۲۴)، ج ۲، ص ۳۰۵ به عبید بن شریه الجرهومی [وفات: حدود ۶۷هـ] نسبت داده شده، در واقع از داستان مکالمه عبید با معاویه معلوم می‌گردد که عبارتی از این بیت که مثل شده (إِنَّ الْبَلَاءَ مَتَوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ = زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد) از حُرَیْثُ الْعُدْرِي است.

غنی و فیاض، ص ۱۰۲؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۱۰۷؛ و در گزارش داستان تیلک (← پایین)، بیهقی سروده شاعر گمنامی را که مثل سایر شده است نقل می‌کند (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۰۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۹۴).

تنها در سه مورد شعر عربی طولانی نقل شده است. اولی، ۲۱ بیت از رثائیة ابوالحسن محمد بن عمر الانباری در مرگ ابن بقیه، وزیر عزالدوله بختیار، که به فرمان عضدالدوله در سال ۳۶۷ به قتل رسید و بیهقی آن را به مناسبت سقوط حسنک، وزیر محمود، نقل کرده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۶-۱۹۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۵-۲۲۴).^{۲۳} دومی، ۱۷ بیت از قصیده متنبی در مدح سیف‌الدوله، که متناظر است با مدح سلطان ابراهیم بن مسعود در دو قصیده بلند ابوحنیفه اسکافی، که بیهقی تماماً نقل کرده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۸۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷-۴۶۶).^{۲۴} سومی، ۲۵ بیت از سه قطعه شعر با قافیه باء، که مناظره‌ای پدید می‌آورد در اشعار تهنیتی بین قاضی منصور و ابوسهل زوزنی. این قطعات درباره بازگشت قاضی در سال ۴۳۸ است از هرات به خانه خود پس از اقامت طولانی در دربار قراخانیان، که بیهقی آنها را در اثبات معلومات وسیع ابوسهل و استادی او در سرودن شعر آورده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۳-۵۹۲؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲-۷۲۱).

از سوی دیگر، شواهد شعری فارسی شامل اشعار یا قطعاتی از اشعار و، از همه بالاتر، قصاید ابوحنیفه اسکافی است. ابوحنیفه اسکافی، از شاعران عصر غزنوی، ظاهراً در ایام سلطنت مسعود یعنی در دهه سوم قرن چهارم هجری فعال بوده اما بیهقی او را تا زمان درگذشت فرخزاد و به سلطنت رسیدن ابراهیم بن مسعود (۴۵۱ هجری)، یعنی زمان اشتغال به تدوین مجلّدات، ندیده بود. ابوحنیفه در این کار به او کمک بسیار کرد و اطلاعات بسیار در دسترس او گذاشت. ابراهیم به گرمی ابوحنیفه را پذیرا شد. بی‌گمان از این رو که وی اشعار غرائی در مدح پدرش سروده بود. وی، مدت هفت سال، پیوسته از سخا و نوازش سلطان برخوردار شد، از جمله شغل اشراف ترنک در زمینداور به او محول گشت. قصیده‌ای در ۶۸ بیت که بیهقی نقل کرده (چاپ غنی و فیاض، ص ۸-۶۳۵؛

^{۲۳} تمام قطعه شعر را ابن‌خلکان در شرح حال ابن‌بقیه (وفیات الاعیان، چاپ احسان عباس، بیروت ۱۹۶۸-۷۲، ج ۵، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ ترجمه Baron McGuckin de Slane, London - Paris 1842-71, III, 274) آورده است.
^{۲۴} متنبی، دیوان، چاپ دیتریچی (Dieterici)، ص ۴۶۳-۴۶۷.

چاپ سعید نفیسی، ص ۶-۷۷۲) برای قوت دل بخشیدن به سلطان مسعود پس از شکست دندانقان سروده شده است.^{۲۵} از چهار قصیده‌ای که بیهقی از او نقل کرده یکی در مدح سلطان مسعود و صبر و تحمل بسیار اوست و اشاره دارد به مرگ محمود، سلطنت کوتاه محمد و به سلطنت رسیدن مسعود^{۲۶} که بیهقی آن را به مناسبت آغاز فرمانروایی مسعود نقل کرده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۲۷۵-۲۸۰؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۶-۳۳۰) و دو تا در مدح ولی نعمت بعدی او ابراهیم (چاپ غنی و فیاض، ص ۲-۳۸۱، ۴-۳۸۲؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲-۴۶۰، ۵-۴۶۲). نقل قولهای کوتاه‌تری، مجموعاً ده دوازده بیت، نیز هست از شاعران پارسی‌گو چون ابوطیب مصعبی، دقیقی و رودکی. نقل قصاید بلند از ابوحنیفه ظاهراً به این دلیل است که وی معاصر بیهقی و اشعارش به حوادث جاری که بیهقی گزارش می‌کرد مربوط بود و از این رو جا داشته که به تمامی نقل شود. مع الوصف، بیهقی احساس می‌کرد که درج قصیده ۶۸ بیتی که به قصد درآوردن سلطان مسعود از حال رخوت سروده شده بود نیاز به نوعی اعتذار دارد. از این رو، در پایان آن اظهار می‌دارد که، به رغم طولانی بودن قصیده، تنها با درج تمامی آن، با آن کلمات زیبا و پرمغز است که گزارش او آراسته می‌گردد.^{۲۷}

اکنون بنگریم به نوع شاعرانی که بیهقی اشعارشان را نقل کرده است و ابتدا به شاعران عرب بپردازیم. سواى شاعران معاصر غزنویان، یکی از ویژگیهای مهم در این مقام نقل اشعار مُحدَثون عصر اعتلای عباسیان، همچون ابوالعتاهیه، ابونواس، ابوتمام، بُحترى، ابن‌الرومی و متنبی است و این آخری معروف‌ترین و محبوب‌ترین شاعری است که شمار بیشتری شعر از او نقل شده است. بیهقی شش بار از او نقل کرده که خود گواه سرعت انتشار اشعار متنبی و جای‌گیر شدن آنهاست در اذهان ادبای جهان اسلامی از

۲۵) بیهقی، ص ۲۷۵، ۶۳۵؛ ترجمه، ص ۳۶۶، ۷۷۱. بیهقی بعداً در جای دیگر می‌نویسد که شغل اشراف تَرَنک حقیر شمرده نمی‌شد چون آلتوتناش، سپهسالار وفادار محمود و سپس والی خراسان، خدمت درباری خود را با شغل والی این ناحیه آغاز کرد. تَرَنک می‌بایست ناحیه مشروب از رود تَرَنک کنونی باشد که درست در مغرب قندهار به ارغنداب می‌پیوندد. ذکر ابوحنیفه اسکافی در لباب الالباب عوفی (چاپ سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵، ص ۳۷۳-۳۷۴) به عنوان شاعر عصر سلجوقی در سلطنت سنجر آمده است. در اینجا تناقض آشکار و شاید خلطی با شاعر متأخرتر دیگری به نام غیرمتداول اسکافی وجود دارد.

۲۶) بیهقی (ص ۲۷۵؛ ترجمه، ص ۳۶۶) می‌نویسد که ابیات پیشین این شعر در ستایش غزنه را در بخش اول مجلّدات - که مفقود است - نقل کرده است. (۲۷) همان، ص ۶۳۸؛ ترجمه، ص ۷۷۴-۷۷۵.

اسپانیا گرفته تا افغانستان، ظرف چند دهه پس از درگذشت شاعر، و در مورد سرزمینهای زیر فرمان غزنویان، ظاهراً طی سالهای یک نسل فاصله میان بیهقی و عتبی (← بالا). همه این نقل قولها، جز یکی، تکبیت‌اند و به مناسبت‌های اخلاقی در گزارش بیهقی درج شده‌اند که خصلت حکیمانه بیشتر ابیات منقول از متنبی درخور آنهاست. استثنا همان ۱۷ بیت در مدح سیف‌الدوله است که در بالا از آن یاد شد. از شاعران پیش از اسلام و صدر اسلام نیز به‌ندرت نقل شده است: ابیات مشهوری از عدی بن زید العبادی، شاعر مسیحی حیره، در مایه ubi sunt [= کجایند؟]^{۲۸}، و بیتی از هجائیه حطیئه. از هیچ‌یک از شاعران بزرگ عصر اموی نقل قول نشده است بی‌توجه به اینکه سه بیت رجز که بیهقی به جریر نسبت می‌دهد (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۰۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۹۴) و درباره شایستگیهای عظامی [ناشی از فخر به استخوان پوسیده نیاکان] و عصامی [از آن خویش] است (← پایین) ظاهراً مثل سایرند و صحت نسبت آنها به جریر محل تردید است. مع الوصف، سه نقل قول پراکنده از بیت پهلوانی داریم که عبدالله بن زبیر، از مخالفان خلیفه، به هنگام شکست نهائی خود در جنگ با سپاهیان حجاج بر زبان راند و بیهقی آن را به مناسبت کشته شدن حسنک بخت‌برگشته و شکیبائی مادرش نقل کرده که چند ماه پس از واقعه از آن خبر یافت و می‌بایست مشاهده جسدش را که هفت سالی بر دار آویخته ماند تاب آورد. از دوران اوایل خلافت عباسیان تنها از سه شاعر نقل قول شده است: از مولا سدید بن میمون، آن قطعه شعری که سقاح را به قلع و قمع سفاکانه امویان تحریک می‌کند (چاپ غنی و فیاض، ص ۱۹۶؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۲۶)^{۲۹}؛ از فضل بن عبدالصمد الرقاشی، شاعر بصری، ابیاتی درباره انقراض خاندان یکی از برمکیان ساقط‌شده^{۳۰} که با سرنوشت حسنک مطابقت دارد (چاپ غنی و فیاض، ص ۱۹۳؛

۲۸) درباره این ابیات ←

C.H. Becker, "Ubi sunt qui ante nos in mundo fuere", *Islamstudien* (Leipzig 1924), I, 507-8.

(«کجایند آنان که بسی پیش از ما در جهان می‌زیستند»)

۲۹) تمام قطعه شعر در دوازده بیت را ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی (بولاق، ۹/۱۲۸۵-۱۸۶۸، ج ۴، ص ۹۳-۹۴؛ بیروت ۷-۱۹۵۶، ج ۴، ص ۲-۱۸۱؛ همچنین ← همان، چاپ بولاق، ج ۱۴، ص ۱۶۲؛ چاپ بیروت، ج ۱۴، ص ۳۶۲) آورده است.

۳۰) بیهقی این اشعار را به خاندان جعفر بن یحیی نسبت می‌دهد، اما اغانی (چاپ بولاق، ج ۱۵، ص ۳۵؛ چاپ بیروت، ج ۱۵، ص ۸۰) تاریخ سرودن آنها را پس از بازداشت و زندانی شدن برادر او فضل برمکی ذکر می‌کند. این ابیات مشهورند و در منتخباتی چون عمده‌راشقی و عقد الفرید ابن عبدربه و جز آن دیده می‌شوند.

چاپ سعید نفیسی، ص ۲۲۲)؛ و از کلثوم بن عمرو العتّابی، شاعر اهل شام و مداح هارون الرشید، دو بیت در مایه شکیبایی در مرگ عزیزان (چاپ غنی و فیاض، ص ۶۰؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۶۰).

بیهقی از چند شاعر ایام و نواحی نزدیک به غزنوی و سرزمینهای شرقی ایران نقل قول کرده است. چنان‌که یاد شد، حمایت آل‌بویه و وزیرانشان باعث شد که ادبیات عربی، در مغرب ایران، طی قرن چهارم هجری، به طرز درخشانی شکوفا گردد. از رجاعات گوناگونی در تاریخ مسعودی روشن می‌گردد که بیهقی با کتاب تاجی ابواسحق ابراهیم الصابی آشنا بوده است. این کتاب، چنان‌که یاد شد، قویاً مشوق عتبی در تألیف تاریخ یمینی شد^{۳۱}. بیهقی چهار بیت از کتاب تاجی نقل می‌کند که راجع است به گماردن غلامان جوان و خوش‌سیما به مناصب عالی و آن به مناسبت توجه خاص مسعود به انوشتگین، غلام ترکی که قدر خان یوسف با غلامان و کنیزکان ترک دیگر برای سلطان محمود هدیه فرستاد (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۱۱؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۹-۴۹۸). بر طبق حاشیه‌ای که در یکی از نسخ خطی بیهقی آمده و سعید نفیسی آن را نقل کرده، سراینده این ابیات ابو محمد الحسن المهلبی، وزیر آل‌بویه، بوده که شیفته غلام ترک معزالدوله به نام تگین جامه‌دار بوده و این ابیات را درباره او سروده است^{۳۲}. مع الوصف، دوبیتی که در مرگ یکی از کهنه‌سربازان غزنوی نقل شده (← پایین) احتمالاً سروده ابواسحق ابراهیم است (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۵۳؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۵۵۱). سراینده دیگر عصر آل‌بویه ابوالعباس احمد بن ابراهیم الضبّی، شاعر مورد حمایت صاحب بن عبّاد و جانشین او در وزارت فخرالدوله پس از مرگ صاحب است؛ بیهقی دو بیت از او نقل می‌کند که سلام شاعر است به هنگام عبور از در خانه صاحب و بیهقی می‌گوید که خود او، هر وقت از برابر در خانه استادش ابونصر مشکان می‌گذشته، آنها را می‌خوانده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۵۹۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۲۸)^{۳۳}.

(۳۱) ← Bosworth, "Early Sources For the History of the First Four Ghaznavid Sultans (977-1041)

, *IQ*, VII (1963), 6. («منابع متقدم در تاریخ چهار سلطان اول غزنوی، ۹۷۷-۱۰۴۱»)

(۳۲) این چهار بیت در یتیمه‌الدهر ثعالبی (چاپ دمشق، ج ۳، ص ۱۱۷؛ چاپ قاهره، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۰) نیز آمده است.

(۳۳) ثعالبی چندین قصیده از ضبّی خطاب به صاحب بن عبّاد و مرثیه‌ای در مرگ صاحب نقل می‌کند؛ وی فصل مشبعی از اثر خود را به ضبّی و نظم و نثر او اختصاص می‌دهد و با ستایش فراوان او را، پس از ابواسحاق ←

روزگار دولت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر نیز فرهنگ عربی درخشانی پدید آورد که ادامه نفوذ آن پس از انقراض این سلسله اثر ثمربخشی در فرهنگ عصر غزنوی داشت، به‌ویژه از این جهت که بسیاری از صاحب‌منصبان و دبیران سلاطین غزنوی خدمت دیوانی خود را در بخارا یا در دستگاه والیان سامانی در خراسان آغاز کرده بودند.^{۳۴} بیهقی اشعار دو یا سه شاعر عصر سامانی را نقل می‌کند از جمله تک‌بیتی از شاعری به نام هرثمی ابیوردی^{۳۵} مستخرج از قطعه شعری در رثای ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی، عمید یا رئیس دیوان رسالت امیر نوح بن نصر (حک: ۳۱۱-۳۴۲) و جانشین او عبدالملک بن نوح (حک: ۳۴۳-۳۵۰). بیهقی این بیت را به مناسبت درگذشت ابونصر مشکان نقل می‌کند و می‌گوید که در حق ابونصر این قول اولی‌تر است که لَمْ تَرَ دِيوَانَ الرِّسَالِ عَطَّلًا بِفِقْدَانِهِ اِقْلَامَهُ وَ دَفَاتِرَهُ (چاپ غنی و فیاض، ص ۵۹۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۲۷).

بیهقی از دو شاعر دیگر عصر سامانی نقل قول کرده که از نسبت‌های آنان معلوم می‌گردد که باید از خراسان باشند، لیکن از آنان جز ذکر مختصری که ثعالبی کرده اطلاعی در دست نیست. باز، وی به مناسبت درگذشت استادش ابونصر، چهار بیت از شاعری که نامش را ابوالمظفر قائنی ذکر می‌کند آورده که نام درست او باید ابوالقاسم مظفر طبسی باشد، آن‌چنان که در *یتیمه الدهر* (چاپ دمشق، ج ۱، ص ۱۶۴؛ چاپ قاهره، ج ۱، ص ۲۴۰) همراه با همان ابیات آمده است. شعر طبسی، از آنجا که به مناسبت درگذشت متنبی سروده شده، می‌بایست در سال ۳۵۴ یا درست پس از آن ساخته شده باشد. احساس می‌شود که بیهقی باید با *یتیمه الدهر* مأنوس بوده باشد، اما گویا وی اشعار را از حافظه نقل می‌کرده؛ چنان که می‌دانیم غالباً چنین بوده است (در این باره، ← پایین). شاعر

→

ابراهیم الصابی و صاحب بن عباد، نماینده عصر خویش در بلاغت می‌شمارد (همان، چاپ دمشق، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۲۴؛ چاپ قاهره، ج ۳، ص ۲۹۱-۲۹۸). عتبی نیز اشعار ضبی را نقل کرده است، ←

Rubbinacci, *op. cit.*, 274.

← (۳۴) Bosworth, *Ibid*, 56-8.

(۳۵) از هرثمی ابیوردی شاعر فقط، ضمن شرح حال اسکافی، در *یتیمه الدهر* ثعالبی (چاپ دمشق، ج ۴، ص ۲۹-۳۳؛ چاپ قاهره، ج ۴، ص ۹۵-۱۰۰) یاد و سراینده رثای هرثمی خوانده شده است. نفیسی در چاپ متن تاریخ مسعودی خود، پانوشت ص ۷۲۶، اشاره می‌کند به حاشیه‌ای در یکی از نسخ خطی که این بیت، در آن، از ابونصر ندیمی ابیوردی دانسته شده و معلوم نیست همان هرثمی ابیوردی باشد یا نباشد.

دیگر سراینده تکبیتی است که نام او ذکر نشده در بیان این احساس که «[گاهی گشاده‌دستی از خست ننگین تر است] همچون دزدی که از باغ همسایه انار بدزدد و با آن به عیادت بیمار رود و متوقع باشد که به احسان شهره گردد». بیهقی، به صراحت، این تمثیل را بر غارتگری و اخاذی ابوالفضل سوری، والی غزنویان در خراسان، منطبق می‌سازد که، هرچند در آن ولایت کارهای نیکی انجام داد، اما شهرت وی در این زمینه، به نظر بیهقی، دروغین و مبتنی بر اصل از این دزدیدن و به آن بخشیدن بود (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۱۳؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۵۰۱). در واقع، از این‌که ثعالبی ابیات بیشتری از این قطعه شعر را، که برگردان امثال فارسی به عربی شمرده شده، نقل کرده معلوم می‌گردد که سراینده آن ابوعبدالله ایبوردی شاعر نابینا بوده است.^{۳۶}

طبیعی است که از شاعران و دبیران اوایل روزگار غزنویان، یعنی کسانی که بیهقی شخصاً با آنان آشنا بوده، می‌بایست بیشتر در تاریخ مسعودی نقل قول شده باشد. از ابوالفتح بُستی، دبیر مشهور سبکتگین، دو بار استشهاد شده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۲۰۷ و ۶۶۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۳۹ و ۸۱۱). بیهقی اثر ابونصر مشکان، رئیس دیوان رسالت و استاد خود، و همکار او ابوسهل زوزنی را می‌ستاید. وی تکبیتی از ابونصر مشکان متعلق به قطعه شعری در رثای وزیر بزرگ، احمد بن حسن میمندی، را نیز به مناسبت ذکر درگذشت او در محرم سال ۴۲۴ نقل کرده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۶۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۴۰)، همچنین چهار بیت که ابوسهل زوزنی بالبداهه در ستایش فضایل و معلومات سلطان مسعود گفته است (چاپ غنی و فیاض، ص ۱۲۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۱۳۹) همراه با مستخرجاتی طولانی‌تر از دو قطعه شعر او در مناظره با قاضی منصور (← بالا) ^{۳۷}. تکبیتی از خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون (۳۹۹-۴۰۷)، که دربارش در گرگانج مرکز بزرگ فعالیت ادبی و علمی بود، دارای اهمیت تاریخی است. این بیت، به‌خصوص، درباره اهمیت و فضیلت علم است و گفته‌اند که به مناسبت فراخواندن

۳۶) ← شرح مختصر و خالی از اطلاع مفید درباره ابوعبدالله ایبوردی در *یتیمه‌الدهر* (چاپ دمشق، ج ۴، ص ۲۵؛ چاپ قاهره، ج ۴، ص ۹۰-۹۱) که می‌بایست در عصر سامانی در خراسان به سر برده باشد.
۳۷) در *تیمه الیتیمه* (چاپ عباس اقبال، تهران ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۶۲-۶۵، ۶۵-۶۶؛ تصحیح احمد شوقی رضوانی، پایان‌نامه دوره دکتری، مورخ ۱۹۷۲ در دانشگاه منچستر که منتشر نشده، ص ۲۱۲-۲۱۵، ۲۱۵-۲۱۶) هم به ابونصر مشکان و هم به ابوسهل زوزنی فصلی اختصاص داده شده، اما این ابیات منقول در تاریخ بیهقی در آنجا نیامده است.

ابوریحان از جانب سلطان برای درآمدن او به خدمت رسمی دربارش سروده شده است؛ بیهقی این بیت را در بخش پایانی تاریخ مسعودی در تاریخ خوارزم درج کرده که مقتبس است از اثر تاریخی گمشده خود بیرونی درباره خوارزم، ولایت زادگاه او (چاپ غنی و فیاض، ص ۶۷۰؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۸۱۴).

الگوی نقل اشعار شاعران پارسی‌گو در اثر بیهقی ساده و روشن است. اکنون می‌دانیم که آغازگاه شعر دری را از زمان سامانیان عقب‌تر باید برد و دست‌کم به روزگار صفاریان و مداحان یعقوب بن لیث، همچون محمد بن مخلد و بسلم گردی و، حتی به احتمال قوی، عقب‌تر از آن به دوره سنت شفاهی و فرهنگ عامه رساند^{۳۸}. اما هم در روزگار بیهقی، مقدار هنگفتی شعر دری در دست نبود که نویسندگان از بر کنند و در فرصتهای مناسب، مانند اشعار عربی، در کار آورند، هرچند اشعار تغزلی پرشماری در دربار غزنه عرضه می‌شد که نمونه‌های آن سروده‌های عنصری، فرخی، منوچهری و انبوهی از دیگران است. افزون بر آن، همین امر که بیشتر این اشعار شاعران معاصر بیهقی خصلت تغزلی و عاشقانه داشت، که به اندازه مدح در قصیده مهم بود، می‌رساند که شاید در مقایسه با شعر عربی پرسابقه، مقدار کمتری ابیات اخلاقی و حاوی حکمت و اندرز وجود داشت که بیهقی بتواند به آنها استشهاد کند. مع الوصف، خواهیم دید که بیهقی توانست ابیات فارسی مناسب چندی در مضمون‌هایی نظیر گذرا بودن لذات و نعمات دنیوی و جز آن برگزیند.

باید متذکر شد که شواهد شعر پارسی در اثر بیهقی برای تاریخ ادبیات فارسی و یافتن ابیات پراکنده در شعر فارسی متقدم خالی از اهمیت نیست. متن اثر بیهقی از این حیث اهمیت دارد که یگانه منبع برای برخی از ابیات است که در منبع دیگری نیامده یا

← (۳۸)

Lazard, *Les premiers poètes persans (IXe-Xe siècle), fragments rassemblés, édités et traduits*

, (نخستین شاعران پارسی‌گو، قرن نهم - دهم میلادی، قطعات گردآوری‌شده و تصحیح و ترجمه شده) (Tehran-Paris 1964).

که مجموعه ارزشمندی است از این اشعار و قطعات شعری متقدم. همچنین ←

L.P. Elwell-Sutton, "The Foundations of Persian Prosody and Metrics" («بنیادهای عروض شعر فارسی») , *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*, XIII (1975), 75-97.

به صورتی دیگر آمده است. از جمله این موارد است شواهدی شعری از ابوطیب مصعبی، معروفی بلخی و دقیقی از دوره سامانی، و همچنین اشعار شاعران گمنام هم‌عصر او همچون ابوالمظفر جُمحی و مسعود رازی. متن کامل قصیده بلند ابوحنیفه اسکافی دارای ارزش دیگری است.

به لحاظ صرفاً مقدار ابیات فارسی منقول، از همه بیشتر سهم ابوحنیفه اسکافی، هم‌عصر و احتمالاً دوست بیهقی، است که چهار قصیده بلند، مجموعاً ۲۴۵ بیت، از او نقل شده که سه تای آنها در مدح سلطان مسعود و ابراهیم است (← بالا). اما، از این اشعار اسکافی گذشته، رودکی و دقیقی شاعرانی هستند که، از حیث دفعات نقل، درخور توجه‌اند که به ترتیب از آنان پنج و دو بار استشهد شده، هر چند شمار ابیات منقول اندک است و درازترین آنها ۱۲ بیت از رثایه رودکی است که به مناسبت درگذشت ابونصر مشکان نقل شده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۵۹۹؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۲۸-۹). مضامینی چون تأمل در گذرا بودن لذات دنیوی، اهمیت حکمت و دانایی، و لزوم نیکنامی پس از مرگ، در اشعار رودکی مایه‌های بارز و مشخص است^{۳۹}. در حقیقت، سواى رثایه رودکی که به مناسبت درگذشت ابونصر مشکان نقل شده و دو بیت از اشعار دقیقی در رثای امیر نصر بن احمد (حک: ۳۵۱-۳۳۱) که به مناسبت درگذشت سلطان فرخزاد آورده شده (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۷۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۵۵)، همه شواهد شعری دیگر در حکمت و اندرز است. مضمون زوال‌پذیر بودن نعمات دنیوی در موارد متعدد آشکارا به حال مقصود بیهقی مفید می‌افتد از جمله در وصف سرنگونی حسنگ که زمانی وزیری مقتدر بود (چاپ غنی و فیاض، ص ۱۸۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۱۵) یا سقوط دو سپهسالار ترک، آسیغتگین غازی و اریارزق (چاپ غنی و فیاض، ص ۲۳۹؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۸۱)، یا بدان هنگام که بیهقی، درست پس از مرگ میمندی، در عجب می‌ماند که چرا مال و منال دنیا چشم بسیار کسان را کور می‌کند و چرا اینان در پی آن نیستند که از خود نام نیک به جا گذارند (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۶۶؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۱-۴۴۰).

از دو شاعر پارسی‌گوی دیگر عصر سامانی هرکدام یک بار نقل قول شده است. یکی ابوطیب محمد بن حاتم المصعبی که بیهقی از او ۱۴ بیت در ناپایدار بودن قدرت دنیوی

39) → J. Rypka et alii, *History of Iranian Literature* (Dordrecht 1968), 145-6.

40) → Bosworth, *The Gaznavids, Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran*, 106, 232-3.

نقل کرده (چاپ غنی و فیاض، ص ۸-۳۷۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷-۴۵۶). مصعبی - تاروزی که گویا به جرم تمایل به جنبش اسماعیلی در ماوراءالنهر که از ویژگیهای دوران امارت نصر بود و به خلع او منجر گردید - عمید یا رئیس دیوان رسالت و وزیر امیر نصر بن احمد بود^{۴۱}؛ دومی، که بیهقی او را معروفی بلخی می خواند و تکبیتی از او درباره زشتی کفران نعمت و ناسپاسی نقل می کند به مناسبت گزارش خبر قتل هارون، فرزند طاغی شاه آلتونتاش، در ماه رجب ۴۲۶ در خوارزم (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۶۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۵۶۸-۴۲). این شاعر همان ابو عبدالله محمد بن الحسن المعروفی، معاصر رودکی و مداح امیر عبدالملک بن نوح و خلف بن احمد، امیر صفاری در سیستان است که عوفی سروده ای از او را در مدح امیر سامانی نقل کرده است^{۴۲}. مع الوصف، عجیب است که بیهقی - دست کم در بخش موجود از مجلّات - شعری از فردوسی نقل نکرده است. ممکن است چنین تصور شود که مایه های پهلوانی شاهنامه، در وصف جنگهای سلطان مسعود در خراسان، گرگان، هند و جز آن، شواهد شعری پر قوت و مناسبی به دست می داده است. آیا سردی فضایی که فردوسی سرخورده، در آن، دربار محمود در غزنه را ترک کرده بود آثار و بقایایی ناخوش به جا گذاشت که بیهقی، این خادم وفادار سلاطین غزنوی، را از نقل اشعار آن حماسه سرای بزرگ بازداشت؟

شاعران انگشت شمار دیگری که بیهقی شعر آنان را نقل کرده بیشتر هم عصران او را در قلمرو غزنویان در بر می گیرد. دو تن از اینان گمنام اند، از جمله ندیم سلطان محمد که از خلع ولی نعمت و بازداشت او در قلعه دور از دسترس مندیش در ولایت غور شکوه دارد (چاپ غنی و فیاض، ص ۷۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۶)؛ و نیز شاعر نیشابوری که، در رباعی او درباره بردار شدن حسنک، سوگواری مردم آن شهر در مرگ آن وزیر، که از خاندان معتبر میکائیلیان و خدمتگزار بزرگ نیشابور بود، بیان شده است (چاپ غنی و

۴۱) برای شرحی درباره زندگی مصعبی، ← LAZARD, *op. cit.*, I, 23؛ همچنین BARIHOLD, *Ibid.*, 245. مُصَعْبِی، به عنوان یکی از رجال سیاسی، ممدوح رودکی بود (← عوفی، لباب الالباب، ص ۲۴۶). در عین حال، او خود شاعر چیره دستی بود، چنانکه ثعالبی در *یتیمه الدهر* (چاپ دمشق، ج ۴، ص ۱۵-۱۶؛ چاپ قاهره، ج ۴، ص ۷۹-۸۰)، شرح مختصری به آثار عربی او اختصاص داده است.

۴۲) ← BOSWORTH, *op. cit.*, 238, 241.

۴۳) لباب الالباب، ص ۲۴۵، ۲۵۴؛ LAZARD, *op. cit.*, I, 31.

فیاض، ص ۱۸۹؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۱۷^{۴۴}. پنج بیت نیز از لیبی ادیبی، شاعر متقدم عصر غزنوی و مداح ابوالمظفر نصر، پسر سبکتگین و سپهسالار خراسان است که تا روز وفاتش در سال ۴۱۲ والی سیستان بود^{۴۵}؛ این ابیات، با مضمون امتناع برگرداندن حکم سرنوشت، نیز به مناسبت به زندان افتادن محمد سروده شده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۷۴؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۵).

سه نقل قول دیگر از شاعران معاصر بیهقی همه به مناسبت‌های تاریخی خاص سروده شده‌اند به گونه‌ای که بیهقی توانست آنها را در جای درخوری از گزارش خود درج کند. ابوالمظفر عبدالجبار بن الحسن البیهقی الجمحی^{۴۶}، در گزارش خود به سلطان مسعود، ابیاتی آورد و در آنها از اجحافات سوری در خراسان خبر داد، که سه بیت از آنها را بیهقی، در ذکر استیصال خراسانیان در ماه رمضان ۲۴۲ و این‌که جمعی از بزرگان آن دیار قراخانیان را به مداخله فراخواندند، نقل کرده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۱۴؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۵۰۲^{۴۷}). رازی، شاعر دربار مسعود^{۴۸}، پس از هزیمت ولی‌نعمتش در سال ۴۳۱ در جنگ دندانقان، ابیات تکان‌دهنده‌ای سرود به این امید که سلطان را از غمزدگی و رخوت به در آورد و به برداشتن سلاح برانگیزد (چاپ غنی و فیاض، ص ۵۹۴، چاپ سعید نفیسی، ص ۷۲۲):

معاندان تو موران بُدند مار شدند برآر زود ز مورانِ مارگشته دمار
مده زمانشان زین پیش و روزگار مبر که اژدها شود ار روزگار یابد مار

مسعود رازی احتمالاً به گناه این گستاخی به هند تبعید شد. بیهقی اظهار نظر می‌کند که اندرز او نیکو بود اما سلطان را به آن لحن خطاب کردن روا نبود^{۴۹}. سرانجام، چهار

44) → Bosworth, *op. cit.*, 183.

۴۵) عوفی (همان، ص ۲۷۶-۲۷۷)، یکی از قصاید امیر ابوالمظفر را نقل اما اسم او را یوسف ذکر می‌کند. وی او را به جای برادر کوچک‌ترش، امیر ابویعقوب یوسف بن سبکتگین، می‌گیرد. غنی و فیاض، در چاپ خود از تاریخ بیهقی، بی‌هیچ توضیحی، جزء اول نام این شاعر را «لیبی» خوانده‌اند، هرچند در چهار نسخه خطی آنان ضبط درست «لیبی» آمده است.

۴۶) صورت کامل این اسم در *تتمة الیتمة* ثعالبی (چاپ اقبال، ج ۱، ص ۴۰؛ تصحیح رضوان، ص ۲۴۲ که در آن بعضی از ابیات عربی جمحی نیز نقل شده است).

47) → Bosworth, *op. cit.*, 88.

۴۸) عوفی (همان، ص ۲۹۵) اذعان دارد که از اصل و نسب کامل مصعبی بی‌خبر است.

۴۹) متعاقباً دوستان شاعر در دربار وساطت کردند و سلطان صله‌ای سخاوتمندانه به وی عطا کرد و ←

بیت هست که نام سراینده‌اش ذکر نشده و در مرگ فرخزاد و به سلطنت رسیدن ابراهیم بن مسعود سروده شده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۷۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۵۷). مضمون آن، چنان که قابل پیش‌بینی است، «این برفت و آن آمد» است؛ بعید نیست که خود بیهقی آنها را در این جای به مناسبت سروده باشد تا هم خبر رویداد را بازگوید و هم، در عین حال، به گزارش خشک خود رنگ و لعابی دهد.

یک جای خالی نمایان در نقل اشعار شاعران پارسی‌گو در اثر بیهقی سروده‌های شاعران طراز اولی است که در دربار محمود و مسعود گرد آمده بودند؛ و این کمبود را به آسانی نمی‌توان توجیه کرد، هرچند بیهقی یادآور شده که چند قصیده از عنصری در ستایش سلطان محمود در بخش پیشین مجلدات، که مفقود گشته، آورده است و عجیب می‌بود اگر در گزارش جنگهای محمود از آن شاعر شعری نقل نشده باشد.^{۵۰} اما اینکه بیهقی از فرخی و عسجدی و زینبی علوی و، بالاتر از همه، منوچهری، که در دربار مسعود چنان شاخص بود، شعری نقل نکرده حیرت‌آور است.

انواع مواردی که بیهقی به مناسبت آنها خود را مکلف می‌دید به نقل اشعار دست زند خود از آنچه درباره فرد فرد شاعران گفته شده به گستردگی معلوم می‌گردد، چنان‌که تنها باید به بخش‌بندی کلی آنها پردازیم.

اولاً، باید استشهاد شعری برای بیان نکات اخلاقی و عبرت‌آمیز را ذکر کنیم، که معمولاً به مناسبت موقعیت تاریخی مهم یا پیچیده و یا غیرعادی صورت می‌گیرد. از این جمله است بیتی از متنّبی که در سال ۳۴۸ هجری، هنگامی که وی در مصر در دربار إخشیدیّه بود سروده شد^{۵۱} درباره «نقص کسانی که بر تمامی و بی‌نقصی توانایند» [نقص القادرین علی التمام] (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۶؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۳۶). بیهقی این بیت را در یکی از قصص تاریخی بسیار طولانی خود آورده، درباره روابط بین مأمون و فضل بن ربیع، در وهله اول به قصد بیان نکته‌ای اخلاقی اما عمدتاً، چنان‌که خود می‌گوید، برای آراستن

→

مشاهده‌ای از محل معاملات (عواید) جیلم پنجاب برایش مقرر داشت؛ لیکن وی مکلف شد که در هند بماند (تاریخ بیهقی، ص ۶۱۱؛ ترجمه، ص ۷۴۳).

(۵۰) همان، ص ۳۸۶؛ ترجمه، ص ۴۸۱. بیهقی در دو مورد دیگر از عنصری یاد می‌کند، از جمله زمانی که این شاعر، در جشن مهرگان در ماه رمضان سال ۴۲۲، هزار دینار از مسعود صله گرفت (همان، ص ۲۷۴؛ ترجمه، ص ۳۶۵). (۵۱) دیوان، چاپ دیتریچی (Dieterici)، ص ۶۷۷.

گزارش خویش. گزارش طولانی و مفصّل سرنگونیِ حسنک فرصتی برای آوردن قصص تاریخی و ابیات پراکنده به دست داده، در مایه‌هایی چون خطرات ناشی از بی‌تجربگی جوانی و کوتاهی در نگه داشتن زبان (چاپ غنی و فیاض، ص ۶۴، ۱۸۷، ۱۸۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۶۵، ۲۱۵، ۲۱۷).

این معنی که خداوند چون بخواهد قومی را نابود سازد در چاره‌جویی و تدبیر او را به خطا می‌افکند در ابیات عربی از شاعری گمنام و از ابوالفتح بُستی آمده، که اشاره دارد به فقهای حنفی خاندان تَبّانی و درگیری آنان در جنگ سال ۳۸۸ میان محمود بن سبکتگین، از یک سو، و فایق و ابوعلی سیمجور، سرداران شورشی سامانی، از سوی دیگر؛ ابوعلی پیشنهاد صلح سبکتگین را رد کرد و بر آن شد که جنگ کند، که برایش نتایج ویرانگری به بار آورد (چاپ غنی و فیاض، ص ۲۰۶، ۲۰۷؛ چاپ سعید نفیسی، ۲۳۸، ۲۳۹). بازداشت و سقوط آسیغتگین غازی و اریارُق، سرداران ترک، درست همچون داستان حسنک، مناسبتی پدید آورد برای ذکر قصص تاریخی و نقل اشعار، از جمله داستان هجو زبَرِ قان بن بدر التَّمیمی^{۵۲}، والی مدینه در زمان خلافت عمر بن الخطاب، از جانب حُطَیئَةُ شاعر، که بهانه‌ای به دست می‌دهد برای نقل ابیاتی در این باره که مردان بافضیلت باید نفوس شریف دیگر بیروانند تا بزرگی خود را بنمایانند و نام خود را جاودان سازند (چاپ غنی و فیاض، ص ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۳۹؛ چاپ سعید نفیسی، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۸۱).

داستان تِلَک، غلام هندی مسعود، که در سال ۴۲۴ به فرماندهی لشکری برای تنبیه و گوشمالی سردار ترک طاغی در هند منصوب شد^{۵۳}، مناسبتی شد برای تأملات اخلاقی بیهقی با آوردن شعری با این مضمون که خون و اصل و نسب از همه مهم‌تر است: عظامی یعنی آن که دارای اصل و نسب است برتر از عصامی یعنی کسی است که شرف خود را صرفاً با اعمال خویش کسب می‌کند. پدر تِلَک شغل حجّامی داشت و تِلَک، به رغم شجاعت و لیاقت خود، به همین علت در طبع و منش همواره نقطه ضعف داشت (چاپ غنی و فیاض، ص ۴۰۸؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۵-۴۹۴). مرگ بوقی، یکی از فرماندهان وفادار غزنوی، در ۹۳ سالگی، طی جنگ گرگان در سال ۴۲۶، درست در همان نقطه که مسعود

۵۲ در اغانی (چاپ بولاق، ج ۲، ص ۵۲-۵۵؛ چاپ بیروت، ج ۲، ص ۱۰۰-۱۰۴)، این ماجرا ذکر و شعر حاوی بیت منقول بیهقی نقل شده است.

53) → Bosworth, *op. cit.*, 101.

چند دهه، طی جنگهای بین سامانیان و سیمجوریان، اردو زده بود، فرصتی به دست داد برای نقل دو بیت منسوب به ابواسحق ابراهیم الصّابی، با مضمون قرآنی *مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ* «هیچ نمی‌داند در کدام دیار می‌میرد» (لقمان ۳۱: ۳۴).

ثانیاً، استشهاد شعری است به مناسبت حوادث خاص تاریخی یا برای تقویت تأثیر آن در خواننده: خواه اشعاری که در قصص آورده می‌شود و مربوط است به دوره‌های صدر اسلام؛ خواه اشعاری که به حوادث روزگار خود بیهقی مربوط‌اند. از آنجا که اظهار نظرهای بیهقی معمولاً حاوی نکته اخلاقی است، این نوع استشهاد طبعاً به مقیاس وسیعی تداخل پیدا می‌کند با نوع اول مناسبت، مثلاً در مورد شعری به مناسبت سقوط حسنگ. مثل سائری درباره آثار معجز آسای عصای موسی به مناسبت برخورداری ابوسهل زوزنی از مهر و نوازش سلطان مسعود نقل شده است (← بالا). دو بیت از ندیم محمد در شکایت از این‌که از میراث پدر اکنون تنها قلعه مندیش، که طی جنگ غور در سال ۴۰۱ به تصرف سلطان محمود درآمده بود، بهره سلطان پیشین شده (چاپ غنی و فیاض، ص ۷۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۶)، به‌خصوص به همین مناسبت، سروده شده بود. در همین رابطه است که بیهقی دو بیت عربی، بی ذکر نام شاعر، نقل می‌کند با این مضمون سنّتی که از معشوق تنها بی وفایی می‌توان چشم داشت، و آن بعداً شاهدهی می‌شود برای فال بد خلع محمد به دست فرماندهان سپاهش در سال ۴۲۱ (← بالا).

بیهقی، در گزارش داستان حسنگ، قصه‌ای طولانی درباره صبر و تحمل عبدالله بن زبیر در مقابله با مرگ حتمی در نبرد درج می‌کند، همراه با سه شاهد شعری جداگانه که گفته‌اند خود ابن زبیر آنها را بر زبان رانده و، در آنها، یاران خویش را به ایستادگی فراخوانده و آن مضمون همیشه‌گی اشعار کهن عربی را به کار برده که مرد جنگی همواره در نبرد رویاروی زخم برمی‌دارد نه در روی برگرداندن از دشمن (چاپ غنی و فیاض، ص ۲-۱۹۰؛ چاپ سعید نفیسی، ۲۰-۲۱۹)۵۴. رابطه نقل قول از سُدیف شاعر (← بالا) با روایت بیهقی بسیار است. وی از سروده انباری در رثای ابن بقیّه (← بالا) ابیات بسیاری نقل کرده، اما سپس احساس می‌کند که باید تکبیت سُدیف را صرفاً از این رو بیاورد که انباری در شعر خود اشاره‌ای گذرا به زید بن علی بن الحسین، این علوی شورشی صاحب دعوی،

۵۴) بخش عربی روایت بیهقی در اینجا تقریباً کلمه به کلمه با تاریخ طبری مطابق است. این ابیات را در تاریخ طبری، ج ۲، ۸۴۸-۸۵۰ می‌توان یافت.

دارد که والی اموی عراق جسد او را، مانند آنچه با جسد حسنگ کردند، روزها بر سر دار نگه داشته و به نمایش گذاشته است؛ سُدیف، در شعر خود، عباسیان را به اصرار فرامی‌خواند که برخیزند و بنی‌امیه را، به انتقام آزاری که به اهل البیت رساندند، ریشه‌کن سازند.

بیهقی قصیده بلند ابوحنیفه اسکافی را از آن رو به تمامی نقل کرده که به حوادث پیرامون مرگ محمود، یعنی سلطنت کوتاه محمد و به قدرت رسیدن مسعود، اشاره تاریخی دارد (← بالا). تکبیتی از ابونصر مشکان نقل شده که وی، پس از شنیدن خبر مرگ میمندی، بر زبان رانده (← بالا)، و هم نقل قولهای کوتاهی از رثائیه‌ای که در مرگ فرخزاد سروده شده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۸-۳۷۶؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷-۴۵۴). نقل اشعاری از ابواسحق ابراهیم الصابی، که احتمالاً از مهلبی است، به مناسبت توجهات مسعود به غلام ترک خود انوشتگین است که مآلاً حاجب بزرگ شد (← بالا). ابیات ابوالمظفر جُمحی که در بالا ذکر آن رفت از آن رو آمده که مسعود را از آسیبی که ستمگری سوری به دستگاه حکومتی غزنویان در خراسان می‌زند آگاه سازد. دو بیت از مسعود رازی و قصیده بلند ابوحنیفه اسکافی (← بالا)، هردو، پس از شکست دندانقان سروده شده‌اند، هنگامی که سلطان مسعود ناگزیر دچار افسردگی بود و این اشعار برای آن ساخته شدند که او را از حال رخوت بیرون آورند و به عمل و اقدام وادارند؛ چنان که دیدیم، این انگیزش در اشعار اسکافی با تعبیرات و بیان شایسته صورت گرفته در صورتی که اشعار مسعود رازی باعث شد که وی به هند تبعید شود.

آنچه باقی می‌ماند بحث در این است که بیهقی چگونه و از چه راهی شواهد شعری را برگزیده است. ظاهراً وی ابیات را بیشتر از حافظه نقل کرده، چون شواهد شعری چنان درخور حوادث روایت شده است که می‌بایست در بحبوحه نگارش به ذهن بیهقی خطور کرده باشند. ضبط اشعار غالباً با آنچه در منابع متقدم یا در تصحیحات انتقادی جدید آمده متفاوت است. این اختلافات را، مثلاً، غنی و فیاض در مورد ابیات عتّابی (← بالا) در مقایسه با همان نقل قول در البیان و التبيين جاحظ (تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قاهره ۱۹۴۷/۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۵۳) و نقل پاره‌ای از آن در اغانی (چاپ بولاق، ج ۱۲، ص ۹؛ چاپ بیروت، ج ۱۲، ص ۱۷) ذکر کرده‌اند، همچنین اختلاف ضبط ابیات ابونواس و ابن‌الرومی را (به ترتیب چاپ غنی و فیاض، ۵۸۸-۹؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۲۸؛ چاپ غنی و فیاض، ص ۱-۶۰؛

چاپ سعید نفیسی، ص ۶۱). اما، در مورد رثائیۀ مهلبی در مرگ ابن بقیه، غنی و فیاض اظهار می‌دارند که ضبط نسخه را با استفاده از ضبط ابن خلکان (← بالا)، با اصلاحات قابل ملاحظه تصحیح کرده‌اند. در مورد سه بیت از ابوالعتاهیه راجع به ناپایدار بودن قدرت دنیوی، که به مناسبت سقوط سپهسالاران آسیغتگین غازی و اریارق نقل شده، بیهقی خود می‌گوید که آنها را از حافظه درج کرده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۳۹؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۲۸۱). در یک مورد، بیهقی به قصد بیتی را در نقل قول دیگری از ابوالعتاهیه تغییر داده است؛ این ابیات اصلاً در مدح المهدی هنگام رسیدن او به خلافت بود، اما بیهقی آنها را به مناسبت نشستن احمد بن عبدالصمد بر مسند وزارت آورده و به جای کلمه **خلافه** کلمه **وزاره** را نشانده است (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۷۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۵۳). ۵۵.

از سوی دیگر، می‌دانیم که بیهقی در حفاظت اسناد دیوانی تا آنجا که در توان داشت کوشا بود تا آنها را بعداً در گزارش تاریخ وارد کند. شغل رسمی دبیری او در دیوان رسالت موجب می‌شد که نسخه‌های اصلی اسناد و مدارک بسیاری به دستش افتد و این امکان را برایش فراهم سازد که از آنها سواد بردارد؛ بدبختانه، بسیاری از این سوادها هنگامی که او در زمان سلطنت عبدالرشید مغضوب واقع شد از دست او بیرون رفت و مفقود شد^{۵۶}. در چند مورد، به نظر می‌رسد که وی نسبت به سروده‌های معاصران یا اشعاری که به مناسبت‌های تاریخی خاص بالبداهه سروده شده و احتمال ازین‌رفتن آنها می‌رفت همان مراقبت را معمول می‌داشته است. مثلاً وی از ابیاتی که در غزنه، در ستایش شجاعت و فضایل مسعود که تازه به سلطنت رسیده بود، خوانده شد سواد برداشت، لیکن این سند بعداً مفقود شد و او تنها توانست چهار بیت از آنها را از حافظه نقل کند (چاپ غنی و فیاض، ص ۱۲۷؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۱۳۹). ظاهراً نسخه رثائیۀ ابونصر مشکان در مرگ میمندی نیز، که نزدیک به سی سال بعد تنها یک بیت از آن به یادش مانده بود، گم شده بود (چاپ غنی و فیاض، ص ۳۶۵؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۴۴۰). بیهقی همچنین، آن‌گاه که به تدوین مجلّدات مشغول بود، از کسانی که در سالیان گذشته شاهد

۵۵) اصل این ابیات، ضمن شرح حال شاعر، در *وفیات الاعیان* (ج ۱، ص ۲۲۱؛ ترجمه، ج ۱، ص ۲۰۵) آمده است. 56) → Bosworth, "Early Sources for the History of the First Four Ghaznavid Sultans (977-1041)", 11, 13-14.

حوادث بوده‌اند، جویای اخبار و اشعار شد. مثلاً هنگامی که با عبدالرحمن قوال در سال ۴۵۵ به صحبت نشست، اخباری دربارهٔ علاقهٔ سلطان محمد به شعر عربی و قول و غزل شنید (چاپ غنی و فیاض، ص ۷۶؛ چاپ سعید نفیسی، ص ۷۸). به علاوه، در این زمان، از آشنائی با ابوحنیفهٔ اسکافی بس خوشحال بود، شاعری که سروده‌های پارسی او با حوادث سالیان گذشته تاروکار محمود ربط داشت و بیهقی آنها را به تمامی در اثر خود درج کرد. بیهقی می‌گوید که، چون در گزارش تاریخ به جنگ دندانقان بین مسعود و سلجوقیان در سال ۴۳۱ رسید، جویای نوشته‌ای به نثر یا به نظم دربارهٔ اوضاع و احوال آن زمان شد، اما نتوانست میان اشعار شاعران بیست سال گذشته چیزی بیابد تا ۶۸ بیت ابوحنیفه به دستش رسید.^{۵۷}

□



(۵۷) بیهقی، ص ۶۳۴-۶۳۵؛ ترجمه، ص ۷۷۱.